

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که یکی از ادله علمیت و لزوم تقلید از اعلم روایاتی است که وارد شده، که دیروز روایت عمر ابن حنظله را خواندیم و هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مورد بحث قرار دادیم، دو روایت دیگر هم داریم که این دو هم سندش خوب است، اما از نظر دلالت، درست عین همان مباحثی که در مقبوله عمر ابن حنظله مطرح کردیم، در این دو روایت هم مطرح است.

روایت دوم: روایت داود ابن حصین

یکی روایتی است که در وسائل، کتاب القضاء، جلد 27، باب نهم از ابواب صفات قاضی، حدیث 20 آمده که «عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي رَجُلَيْنِ اتَّفَقَا عَلَى عَدْلَيْنِ جَعَلَاهُمَا بَيْنَهُمَا فِي حُكْمٍ وَقَعَ بَيْنَهُمَا فِيهِ خِلَافٌ فَرَضِيًا بِالْعَدْلَيْنِ»، عین همان محل بحثی که در روایت عمر ابن حنظله بود، که دو نفر اتفاق پیدا می کنند در یک موردی که اختلاف کردند، بر عدلین و سراغ این عدلان می روند، تا این که مورد اختلاف اینها را حل کنند، «فَاخْتَلَفَ الْعَدْلَانِ بَيْنَهُمَا»، اما بین خود عدلان اختلاف واقع می شود. «عَنْ قَوْلِ أُيْهِمَا يَمْضِي الْحُكْمُ»، از قول کدام یک از اینها حکم را بپذیریم و حکم مورد قبول است؟

امام (علیه السلام) فرمودند: «قَالَ يُنْظَرُ إِلَى أَفْقَهُمَا وَ أَعْلَمَهُمَا بِأَحَادِيثِنَا وَ أَوْرَعِهِمَا»، باید به کسی که افقه و اعلم این دو به احادیث است و اورع این دو است مراجعه کنیم، «فَيُنْفَذُ حُكْمُهُ وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى الْآخَرِ»، و به دیگری نباید توجه کنید، بلکه باید به قول اعلم و افقه توجه کرد.

نقد و بررسی دلالت این روایت

در این روایت ملاحظه می فرمایید که در مدلول و دلالت روایت، همان مباحثی که در مقبوله عمر ابن حنظله گفتیم که روایت ربطی به باب فتوا ندارد و مربوط به باب قضاء است، تازه مربوط به باب قضاء هم که هست، بر قضاء متعارف دلالت ندارد، بلکه مربوط به قاضی تحکیم است، منتها در آن روایت قاضی تحکیمی که مربوط به زمان حضور معصوم (علیه السلام) بود مد نظر بوده، اما اینجا دیگر مسئله حضور معصوم (علیه السلام) مد نظر نیست.

اعلم یعنی کسی که در بین همه مجتهدین، اقوی نظراً در استنباط هست و می تواند قواعد کلیه را بر مواردش تطبیق کند، این علمی است که در فتوا و در مفتی دنبالش هستیم، اولاً قبول دارید مفتی در زمان ما با قاضی در آن زمان فرق دارد، ولو این که قاضی در آن زمان مفتی هم بوده، چون بر طبق احادیث فتوا می داده است.

لذا جواب به این فرمایش شما این است که بگوییم: این روایت مفتی مربوط به زمان حضور را بیان می کند، که بر طبق احادیث

فتوا می‌داده، اما شامل مفتی زمان ما، که احکام شرعیه را استنباط می‌کند نیست، که باید هم اقوی نظراً و هم اقوی تطبیقاً باشد، این مفتی با آن مفتی فرق دارد.

نکته دیگری که در آنجا هم عرض کردیم، این است که علمیتی که محل بحث است، علمیت مطلق است، یعنی يك نفر در بین همه مجتهدین علم از دیگران باشد، اما این علمیتی که در این روایت آمده، افقهیت و علمیت اضافی است، یعنی در بین این دو نفر، کسی که افقه و اعلم است.

بنابراین در روایت داود ابن حصین، که خودش ثقه است، البته بعضی گفته‌اند: واقفی مسلک است، اما موثق است، دلالت روایت اشکال دارد، اما روایت از جهت سندش اشکالی ندارد.

روایت سوم: روایت مُوسَى بْنِ أَكْبِيلٍ

يك روایت دیگر هست در وسائل، جلد 27، باب نهم از ابوب صفات قاضی، حدیث 49، که روایت مُوسَى بْنِ أَكْبِيلٍ است، که هم ثقه است و توثیق شده، از ابی عبدالله (علیه السلام)، که عین همان مطلب در روایت قبل است، منتها در اینجا فرموده: «فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى أَعْدِلِهِمَا وَ أَفْقَهَهُمَا فِي دِينِ اللَّهِ فَيَمْضِي حُكْمُهُ»، آن کسی که اعدل و افقه در دین خداست، حکم او ممضی است.

این روایت هم از نظر دلالت به همان اشکالی که در آن دو روایت قبل بود مبتلا است.

نکته مهم در این روایات

اما نکته‌ای که باید توجه بفرمایید این است که در مقبوله عمر ابن حنظله که چهار مرجح ذکر شده؛ افقه، اصدق، اورع و اعدل، اما در این دو روایت کلمه اصدق اصلاً نیامده، در این آخری کلمه اورع هم نیامده و به جایش اعدل آمده است، آیا در اینجا مثلاً در مقبوله عمر ابن حنظله بگوییم: مجموعاً دو مرجح است، یعنی افقهیت يك مرجح و اعدلیت، اصدقیّت و اورعیّت هم يك مرجح، که هر سه عبارت اخري هم هستند؟

در روایت موسی ابن اکیل دو مرجح بیان شده، «أَعْدِلُهُمَا وَ أَفْقَهَهُمَا فِي دِينِ اللَّهِ»، علمش بیشتر باشد، عدالتش بیشتر باشد و ظاهر هم همین است، یعنی در روایت داود ابن حصین هم که سه مرجح آمده، «يُنْظَرُ إِلَى أَفْقَهَهُمَا وَ أَعْلَمَهُمَا بِأَحَادِيثِنَا وَ أَوْرَعِهِمَا»، که بگوییم: اینجا هم ولو به حسب ظاهر سه مرجح است، اما واقعش به دو مرجح بر می‌گردد.

آنچه مسلم است این است که خود همین که در يك روایت، چهار تعبیر آمده، در يك روایت سه تعبیر و در يك روایت هم دو تعبیر، کاشف از این است که در واقع دو تعبیر بیشتر نداریم و آن روایاتی که اضافاتی دارد، آنها عنوان عطف تفسیری دارند، مرجح یکی علمیت است و یکی هم اعدلیت، که این را بعداً که به بعضی از مسائل تقلید که می‌رسیم می‌شود استفاده کرد.

روایت چهارم: کلام امیر المومنین (علیه السلام) در عهد به مالک اشتر نخعی

روایت چهارم برای اثبات علمیت، روایت و کلامی است که امیر المومنین (صلوات الله و سلامه علیه) در عهدی که به مالک اشتر نخعی مرقوم فرمودند آمده که «اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ»، برای حکم در بین مردم، افضل رعیت خود را اختیار کن، که گفته‌اند: حکم در اینجا اعم از آن حکم و قضاء مصطلح است، یعنی هر چیزی که انسان به عنوان دین

می‌خواهد، چه به عنوان فتوا و چه به عنوان فصل خصومت، حال امام (علیه السلام) به مالک اشتر فرموده: افضل رعیت خودت را برای حکم اختیار کن، آیا این روایت می‌تواند بر اعتبار علمیت دلالت داشته باشد یا نه؟

نقد و بررسی این استدلال

اشکال اول

در اینجا اشکالات متعددی بر این روایت و بر این استدلال وارد شده؛ اولین اشکال که نکته خیلی مهمی هم هست این است که بین باب قضاء و باب فتوا فرق مهمی وجود دارد، که در باب فتوا نیاز به تعیین از طرف حاکم ندارد و لازم نیست که حاکم یک نفر را برای فتوا دادن تعیین کند، اما به خلاف در باب قضاء، نیاز دارد به این که حاکم شخصی را تعیین کند.

حاکم به مقتضای این که خودش مشغله فراوانی دارد و مجالی برای رسیدگی به خصومات و فصل خصومات ندارد، پس باید قاضی را تعیین کند و لذا امیر المومنین (علیه السلام) به مالک اشتر که می‌خواست حاکم بر مصر بود فرمودند: «اخْتَرْتُ لِحُكْمِ بَيْنِ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ»، اما برای فتوا، اگر کسی بتواند فتوا دهد، نیاز به تعیین از طرف حاکم ندارد.

اگر بگویید در زمان خود ائمه معصومین (علیهم السلام) گاهی اوقات امام صادق (علیه السلام) به اصحابشان می‌فرمودند: «اجلس في المسجد و افت الناس»، آیا این به عنوان تعیین نبوده؟ جواب این است که این عنوان تعیین را ندارد، مثلاً عبدالرحمن یا زراره و یا دیگران صلاحیت برای این کار را داشتند، کلیات احکام الهی را و احادیث را همه بلد بودند، لذا امام (علیه السلام) به آنها می‌فرمود: این کار را انجام دهید «افت الناس»، نه این که من برای شما منصب فتوا دادن را تعیین می‌کنم، به طوری که اگر دیگری که مثلاً شرائط عبدالرحمن را دارد و امام (علیه السلام) هم به او نفرموده، بگوییم: ولو دیگری علمش بیشتر از این باشد، چون امام (علیه السلام) او را تعیین نکرده، صلاحیت برای نشستن و فتوا دادن را ندارد.

اصلاً خود فتوا دادن و کسی که قدرت بر فهم احکام الهی را دارد، مخصوصاً اگر در مسئله تقلید و فتوا به آیه نفر استدلال کنیم، «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، اگر کسی تفقه در دین خدا کرد، می‌تواند فتوا بدهد و برای فتوا دادن نیاز به تعیین و اذن ندارد.

بله در زمان غیبت کسی می‌تواند فتوا دهد، طبق نصی که از امام عسکری (علیه السلام) رسیده که «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ - حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ - مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ - فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلِدُوهُ إِلَى آخِرِهِ»، که این هم معنایش معرفی فقهاء به مردم است، نه اینکه امام (علیه السلام) بخواهد بفرماید که من اینها را برای فتوا دادن تعیین می‌کنم.

پس این که مالک باید شخصی را تعیین کند، با توجه به همین فرقی که عرض کردیم، ربطی به باب فتوا ندارد، بلکه مربوط به باب قضاء هست.

اشکال دوم

اشکال دیگر این است که فرق دیگری که بین باب قضاء و فتوا است این است که اگر در باب قضاء، اعلم تصدی قضاء را نپذیرد، فرض کنید مثلاً اعلم در زمان ما تصدی قضاء را نپذیرفت، حاکم می‌تواند غیر اعلم را معین کند، اما در باب فتوا اینطور نیست، اگر در باب فتوا گفتیم: قول اعلم حجیت دارد، دیگر با وجود قول او، قول غیر اعلم حجیت ندارد.

اشکال سوم

نکته دیگر این است که اصلاً این بیان امیر المومنین (علیه السلام) که فرمودند: «اختر»، عنوان ارشادي دارد، يعني امر مولوي شرعي نيست، ارشاد است به اين که بهتر اين است که افضل رعيّت را براي قضاء اختيار کنيم.

اشکال چهارم

نکته بعدي اين است که اصلاً کساني که به اين قسمت از کلام امير المومنين (عليه السلام) استدلال کردند، تعجب اين است دنباله اش را نخوانده اند، در دنباله اش حضرت فرمودند: «اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ»، و بعد افضل را معنا مي کنند که «مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ»، کسي که امور به وسيله او ضيق نشود، يعني کسي باشد که برش داشته باشد، مشکلي ايجاد نکند، خودش بتواند مشکلات را برطرف کند.

دنباله روايت عباراتي دارد، که سه چهار سطر است، اين افضل را که معنا مي کند، که با آن افضل و اعلمي که دنبالش هستيم، خيلي فرق دارد و اصلاً ارتباطي به آن ندارد.

روايت پنجم

روايت پنجم اين است که رواياتي داريم که کسي را که متصدي قضاوت شود، در حالي که در آن بلد افضل از او باشد مذمت کرده است، که همان جواب هاي گذشته، در اینجا هم راجع به افضليت و اينها مطرح است.

روايت ششم

روايت ششم، روايتي است که در بحار، از کتاب اختصاص نقل شده، که «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً»، از پيامبر (صلوات الله عليه)، «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً، لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، يَقُولُ أَنَا رَأْسُكُمْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، کسي که دنبال علم برود، تا بخواهد نسبت به سفهاء و علماء ممارات و مباهات داشته باشد، يا مردم را به خودش جلب کند، اين خودش را براي آتش جهنم آماده کند، اين خيلي حرف است واقعاً که «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، يعني ديگر جهنمي بودنش قطعي است.

بعد حضرت فرمودند: «إِنَّ الرِّيَّاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا»، رياست فقط براي اهلس صلاحيت دارد، «فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، که در اینجا هم گفته اند افتاء هم يك عنوان رياستي دارد، پيامبر (صلوات الله عليه) فرمودند: اگر کسي اعلم باشد، ديگري حق ندارد خودش را مطرح کند.

حال اين روايت را روي فتوا پياده کنيم، کسي که رساله مي دهد، «فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ»، که اگر اعلم از او هم وجود دارد، «و فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، حال اگر اين رياست معنايي داشته باشد که مقام افتاء را هم بگيرد، استدلال خوبي است، اصلاً اين تعبير در کلمات مرحوم خوئي (ره) بوده، که در اشتراط ذکوريت فرموده: مرجعيت يك رياست عامه مسلمين است، که گفتيم: اين تعبير به رياست، تعبير درستي نيست، مرجع عمري زحمت مي کشد، فتاوايي را به دست مي آورد و در کتابي مي نويسد، اين کتاب را به مردم ديگر مي دهد و اصلاً کاري با مردم غير از اين ندارد.

حال فرض کنیم مسائل مالی و وجوهات و ... را هم، بعضی از مراجع داشتیم که اصلاً متصدی وجوهات نمی‌شدند و تنها در مقام فتوا، فتوا را می‌دادند.

بله مرجعیت در زمان ما مقداری با مسئله ریاست عامه مسلمانان و شیعیان و ... ملازم شده، ولی به حسب واقع این عنوان را ندارد، «إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا» و اصلاً این ریاست در اینجا به معنای خلافت و امامت است.

روایت هفتم: مرسله بحار از امام جواد(علیه السلام)

یک روایت مرسله دیگر هم هست، که در بحار، جلد 50، صفحه 100، از امام جواد(علیه السلام) که به عمویشان خطاب کردند که «یا عمّ آنّه عظیم عند الله أن تقف غداً بین یدیه»، خیلی سنگین است که فردا در روز قیامت شما را در پیشگاه خدا بیاورند، «فیقول لك لم تفتي عبادي بما لم تعلم و في الامّة من هو أعلم منك»، خداوند به شما بفرماید: چرا برای بندهای من فتوا دادی، به چیزی که نمی‌دانستی، در حالی که در بین امت من کسی بود که از تو اعلم بود؟

نقد و بررسی این روایت

مرحوم خوئی(قدس سره) فرموده‌اند: دلالت این روایت خیلی خوب است، چون می‌گوید: «لم تفتي عبادي؟»، تعبیر به فتوا دارد و می‌فرماید: چرا برای عباد من فتوا دادی، در حالی که در بین عباد، اعلم از تو هم موجود بود؟ اما حیف که این روایت، مرسله است و در سندش ارسال وجود دارد.

اشکال دلالتی استاد محترم بر این روایت

اما به نظر ما در دلالت این روایت هم مقداری خدشه هست، برای این که مقابله در این روایت، بین اعلم و عالم نیست، بلکه بین عالم و جاهل است، امام جواد(علیه السلام) به عمویشان فرمودند: «لم تفتي عبادي بما لم تعلم»، ندانسته و از روی جهل فتوایی دادی و آنچه مورد مذمت واقع شده، این است که جاهلانه فتوا داده، «و في الامّة من هو أعلم منك»، که این اعلم در اینجا به معنای عالم است و این مقابله در این روایت بین عالم و جاهل است، بین اعلم و عالم نیست.

لذا به نظر ما دلالت این روایت هم بر اعتبار اعلیّت، دلالت خوبی نیست.

تا اینجا پنج دلیل بر اعتبار اعلیّت بیان کردیم و ملاحظه فرمودید که تمام این پنج دلیل، محل مناقشه بود.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين